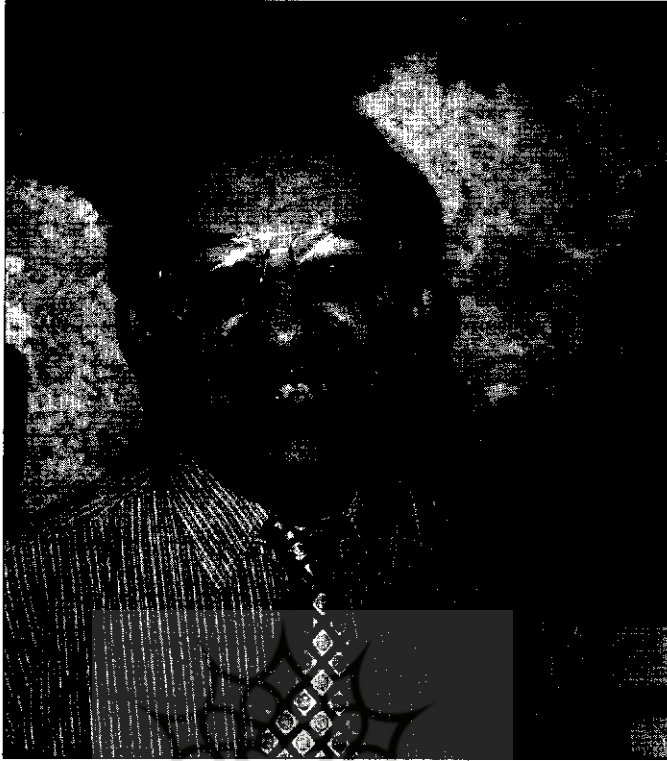


گوناگون

- جامعہ شناسی خودمانی / حسن نراقی
- بازماندہ آشوتیس برندہ نوبل ادبیات / مینو مشیری

مطمئناً، نه این اولین بار است که یک نفر قلم به دست گرفته تا درباره «مهاجرین» مطلب بنویسد و نه بدون شک آخرین. سوژه هم چیز تازه‌ای نیست که مربوط به این سالها و یا حتی دهه‌های اخیر باشد در بحبوحه هیجان‌های ناشی از انقلاب مشروطه هم طالب اف<sup>۱</sup> در یکی از مکاتباتش به میرزا فتحعلی خان تبریزی می‌نویسد «حالا که مملکت درست شده بهتر است برویم و ایرانیان مقیم هند را به ایران برگردانیم، آنوقت‌ها این گروه مهاجر ایرانی نه هنوز و به این شدت از ایران فاصله گرفته بودند و نه اینقدر در هندوستان پولدار شده بودند و موقعیت اجتماعی بهم زده بودند (زرتشتی‌های مقیم هندوستان را عرض می‌کنم). بنابراین، نه رفتن مهاجرین مطلب تازه‌ای است و نه علاقه هموطنان به بازگرداندن آنها. منتهی متأسفانه در این کشور همیشه رسم بر این بوده که هر از چند گاهی، یک سوژه‌ای، مطلبی، مسأله‌ای سر زبانها می‌افتد و می‌شود موضوع روز. یک روز مسأله اعتیاد است روز دیگر ایدز روز سوم فحشاء یک روز صادرات، یک روز واردات، و حالا فرار مغزها<sup>۲</sup> مطمئناً چند روز دیگر این را هم فراموش می‌کنیم می‌رویم سراغ یک موضوع دیگر و اگر منهم در همین مورد می‌خواهم بنویسم نه خدای ناکرده همسوئی با این هیجان فراگیر روز، است بلکه می‌خواهم برای چندمین بار یادآور شوم... این مکعب‌هایی که هر کدام به صورت یک مسأله و یا موجودیت ساختار هرم اجتماعی ما را تشکیل داده‌اند. هرگز این قابلیت را ندارند که به صورت فرادا و مستقل از مجموعه خارج شوند و

پس از دستکاری و تعمیر سر جایش گذاشته شوند. تمامی مسائل جامعه به یکدیگر چفت و بست شده‌اند و ارتباط دارند و هیچکدام بصورت مستقل قابل تفکیک و اصلاح و تغییر نیستند، ضمن اینکه اصلاح بهم پیوسته ایشان هم به این زودی و طی دو سه سال عملی نیست وقت‌گیر است و بعضاً یکی دو نسل طول میکشد و به قول آن فرزانه به رحمت ایزدی رفته هرگز زود، و تند و خوبش هم نصیب نخواهد شد همان طور که تا بحال نشد. بگذریم و برگردیم سر بحث خودمان. ببینید اگر مشکلات اجتماعی را به یک سیل تشبیه کنم، ملاحظه می‌کنید سیل یکباره برآه نمی‌افتد، حجم آن از اوّل کار بتدریج زیاد و زیادتر می‌شود تا به آن مرحله ویرانگر انتهائی می‌رسد. ولی ما تقریباً عادت کرده‌ایم که در انتهای کار وقتی با مصیبت‌های ویران کننده حاصل از عدم کنترل به موقع سیل روبرو می‌شویم همانجا بایستیم و فریاد و جنجال راه بیندازیم. در صورتیکه من معتقدم علیرغم اینکه همه به آسیب‌پذیری این نقطه آخر واقف هستیم و درد آن را هم به دل حمل می‌کنیم منطقی‌تر اینست که این مصیبت را رها کنیم و یا لااقل تمامی انرژی خودمان را روی آن نگذاریم و در عوض برویم یک کمی بالاتر به فکر اصلاح میل باشیم. ساده‌تر بگویم، باور دارم درست در همان زمانی که شما انرژی می‌گذارید و دلسوزانه هم دل می‌سوزانید تا از هجرت یک هموطن فرهیخته جلوگیری کنید تا یک معتاد را از دام بلا نجات دهید، تا یک بزه‌کار را به راه راست بیاورید درست در همین زمان محدود به جای یک یا دو نفری که روی آنها کار کرده‌اید تازه با شرط موفقیت، چندین برابر این تعداد از مسیری که دلخواه شماست جدا شده‌اند و به صف امدادخواهان فردای شما پیوسته‌اند. این‌ها را رها کنید. بازگرداندن مغزها پیش‌کستان به قول آن ظریف جلو «فراری دادن مغزها» را بگیرید... به فرض محال اگر بنا هر ترفندی فرض را بر این بگذارید که آنها را و یا تعداد قابل ملاحظه ایشان را برگردانیم خوب با اینها می‌خواهیم چه بکنیم؟ چگونه جذبشان کنیم؟ خودمان به قول آن مسئول محترم ۸ میلیون بیکار داریم.<sup>۳</sup> این‌ها به هر دلیل و به هر تقدیر طی سالها از ایران رفته‌اند. از هر زاویه‌ای که نگاهشان کنیم با این بیست سی سالی که از هجرتشان گذشته چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم تفاوت‌هایی کرده‌اند، هر چند که بازگشت به وطن آرزوی بزرگ مشترک اکثرشان باشد. اما منطقی‌تر از هر شعار و هیجانی راه اینست که هر علاتمندی به سهم خود چه با قلم و چه با قدم چه در درون حکومت و چه خارج از آن چه داخل کشور و چه خارج از کشور ابزاری را فراهم آورد که این هموطن من حتی دور از وطن ایرانی باقی بماند و به ایرانی بودنش افتخار کند. (همچنانکه اکثراً تا بحال بوده‌اند) اینها در همانجا هم هر کدامشان یک سفیر حسن نیت بی‌جیره و مواجب برای این کشورند. شما سعی اتان در این قضیه بگذارید که جلو آنهایی را که از روی ندانم کاری و یا زبانم لال عالماً عامداً این‌ها را فراری می‌دهند بگیرید و الآ



آنوری‌ها به محض اینکه خودشان یک روزنی ببینند در اولین فرصت اقدام به بازگشت می‌کنند خیلی هم غربت آتش دهن‌سوزی نیست به ظاهر پرآب و رنگ قضیه نگاه نکنید هزاران نکته و مشکل مرئی و اکثراً نامرئی دارند. یک مهاجر تازه اگر موفق شده باشد که مسأله آب و نان و مسکنش را حل کرده بداند هزاران مسأله دارد، مسأله تطابق با محیط را هرگز نمی‌تواند و تا آخر عمر هم نخواهد توانست حل کند. بچه‌ها خودشان معضل بزرگی می‌شوند رفتارشان با خواست پدر و مادر مهاجر تطبیق نمی‌کند. همان بچه‌هایی که بالاترین بهانه و مجوز برای آغاز این مهاجرت بوده‌اند، حالا با مرور زمان و در بسیاری از موارد به اولین قربانی‌های این هجرت‌ها تبدیل شده‌اند و مهاجر علیرغم برخورداری از مواهب ظاهری امکانات رفاهی به تدریج و با عادی شدن این دست‌آوردها به مسائل دیگر می‌پردازد. مشکل هویت کم‌کم به او رو می‌کند. از نظر اجتماعی شغلی که به او می‌حول می‌کند به هر حال غالباً چندین مرتبه پائین‌تر از شغل و تخصص اصلی اوست. وقتی برای حل مسائل فرزندش به مدرسه می‌رود، به زبان محلی تسلط چندانی ندارد و این ضعف و حقارت ناحق ناشی از آن به پائین آمدن اتکاء نفسش می‌انجامد و فرزند نه تنها از داشتن چنین پدر و مادر فداکاری که زندگی‌شان را وقف او کرده‌اند سربلند و مغرور نیست بلکه در عالم ناپختگی او را مایه خفت خودش می‌داند آنوقت گسستگی‌های خانوادگی شروع می‌شود و همین که تا بحال شده یعنی مهاجر رضایت باطنی ندارد. شرایط برگشت عملی

هم جز حرف و شعار تا بحال چیزی نصیبش نشده. از وقتی نه راه پس داشت و نه راه پیش آنوقت مجبور می شود برای ادامه ماندنش مستمسکی فراهم کند. چه بهتر از اینکه شرایط زیست در وطن را آنچنان هولناک کند تا دلایل تحمل غربت برایش فراهم شود و یا اینکه کوتاه ترین راه اینست که با شرکت در یک دو جلسه سخنرانی بشود «اپوزیسیون» این یکی شاید دلیل معتبرتری برای ادامه ماندنش فراهم آورد. ولی خودش که میداند قضیه چیست؟. بنابراین شما که این روزها همه اتان به زیان حاصل از فرار مغزها واقف شده اید و مرتب قلم می زنید و مصاحبه می کنید اگر واقعاً میخواهید کاری بکنید بستر این طرف را آماده کنید کارهای ساده تر را در این مسیر انجام دهید. وسیله آمد و رفت بی دردسرشان را فراهم کنید. مشکل سربازی بچه هایشان را حل کنید. مسأله پاسپورتشان را حل کنید. این ها اکثراً در خارج از کشور ازدواج کرده اند، مسأله تابعیت مضاعفشان را مثل بسیاری از کشورهای دیگر حل کنید این کارها را بکنید و از آنطرف یکبار دیگر هم تکرار می کنم مانده ها را فراری ندهید آنها خودشان و با تشخیص خودشان و نه با هل دادن شما در اولین فرصت برمیگردند.

من نمی دانم این چه داستان مسخره ای است که این را هم به حساب توطئه جهانی علیه خودمان نسبت دهیم. همین چند وقت پیش بود که یکی از روزنامه های معتبر<sup>۴</sup> به غیر از تیتربزرگ صفحه اولش یک صفحه کامل را اختصاص داده بود به مصاحبه با مسئولین دولتی درباره ماجرای «باند استقلال» و فعالیت شبکه های شکار مغز در ایران که چه نشسته اید... خروج ۱۰۱ دانش آموز و دانشجوی طراز اول کشور از مجموع ۳۵۰ نفر نشان می دهد که شکارچیان مغز در ایران شبکه گسترده ای را تدارک دیده اند و گزارشگر در تعقیب پیگیری های خود به این نتیجه رسیده بود که برخی از افراد فعال در این زمینه با همکاری گروهی دانشگاهی و با برگزاری سمینارها و شناسائی نخبگان علمی در این امر فعال هستند گزارشگر سپس به نقل از مدیر روابط عمومی باشگاه دانش پژوهان عدم دسترسی به اطلاعات روزآمد و کتاب های تخصصی، نبود اساتید مجرب، نبودن تضمین برای آینده شغلی و تأمین مالی را از جمله عوامل خروج از کشور این دانش پژوهان نخبه دانسته و سپس از قول دکتر... مدیرکل اداره بورس و امور دانشجویان خارج وزارت علوم می آورد: ریشه معضل فرار مغزها درست یا غلط در بحث عدم امکان بهره مندی و بکارگیری نیروی متخصص است. و این در حالی است که امریکا و دیگر کشورهای پیشرفته هنوز به متخصص های گوناگون نیاز دارند. چگونه ممکن است که کشورمان با این همه نیاز زمینه بکارگیری و جای فراوان به کار و پژوهش به این متخصصان نیاز ندارد ولی دیگر کشورهای جهان اعلام نیاز می کنند و امکانات و تسهیلات رفاهی، زندگی، آموزشی و پژوهشی را در اختیار مهاجران میگذارند؟!... آقای دکتر حتماً آن خاطره استاد فقید را به یاد دارند که وقتی



شاگرد ایشان با عصبانیت و اعتراض به استاد می‌گفت که به چه مجوزی نمره مرا نداده‌اید؟ گفت به همان «مجوزی» که فرمودید! من نمی‌فهمم این داستان کشف توطئه پشت توطئه تا کی باید ادامه داشته باشد؟ تا کی این همه نابسامانی مدیریتی باید به حساب توطئه گذاشته شود؟ آقای مدیرکل شما خودتان می‌فرمائید این جا احتیاجی به اینها نداریم! استخدامشان نمی‌کنند! اگر هم بکنند خرج کرایه یکماه یک اتاق را به این آقا یا خانم المپیادی نمی‌دهند از شرایط اجتماعی اشان و برخوردهائی که با این نخبگان هم می‌شود صحبتی نمی‌کنم به اذعان خودتان از آن طرف مقابل هم برای استفاده از این همه ناز و نعمت و مواهب دعوتشان می‌کنند خوب مگر این جوان فارغ‌التحصیل خدای ناکرده مغزش مشکل پیدا کرده که باز هم بنشینند و دست روی دست بگذارند؟<sup>۵</sup> خوب معلوم است خودش به تکاپو می‌افتد اینور و آنور می‌رود احتیاج ندارد باندهای قاچاق مغز سر راهش قرار بگیرند خودش، خودش را سر راه آنها قرار می‌دهد. من نمی‌دانم این همه خوش باوری و ساده‌نگری چگونه در اعماق وجودمان رخنه کرده که مسأله به این بدیهی را نمی‌توانیم ارزیابی بکنیم. و برای ناتوانی مان یک دشمن موهومی درست می‌کنیم که همه دست به دست هم داده‌اند تا مغزهایمان را بدزدند و نگذارند آقای مدیرکل وظیفه‌اش را انجام دهد. ببینید من هم منکر نمی‌شوم که کشورهای غربی این کارهائی را که می‌بینید و می‌بینیم انجام می‌دهند. و مطمئن باشید که این کارها را هم راه رضای خدا انجام نمی‌دهند. ولی خوب شما بگوئید این‌ها اگر نروند چه کنند؟ به خدا قسم شما سی یا چهل درصد آن امکانات را به اینها بدهید یا حداقل احترام اجتماعی ایشان را بدون هزینه تأمین کنید مطمئن باشید اکثرشان آنچنان شیفته این آب و خاک هستند که از اینجا تکان نمی‌خورند، و اگر هم رفتند در اولین فرصت برمیگردند.

اهل تحقیق می‌گویند ایران در میان ۶۱ کشور جهان از نظر فرار مغزها و یا بصورت بدبینانه‌اش فراری دادن مغزها رتبه اول را داراست و تعجب هم می‌کنند در صورتیکه تعجب من از همین تعجب آقایان است. کشوری که در آمار تصادفات جاده‌ای در دنیا رتبه اول را دارد. در واردات برنج و گندم حرف اول را می‌زند در آلودگی هوا جزء رتبه‌های بسیار بسیار بالا است در مصرف انرژی همین طور در توسعه مواد مخدر... خوب به من بگوئید در چنین کشوری کجای این مهاجرت‌های زیاد تعجب دارد؟... مگر اینکه بخواهیم کاسه و کوزه را حتماً سر یک گروهی، یک جریانی بشکنیم که احساس آرامش کنیم... خوب در آن صورت آن خلبانی را هم که دانشجوی المپیادی را پرواز می‌دهد میشود جزء باند قاچاقچیان مغز به حساب آورد. ... وانگهی این مغزها که اینقدر درباره‌اش فریاد می‌زنیم فقط مغز چند جوان المپیادی نیستند ببینید در گوشه و کنار دنیا چند ده تا رهبر ارکستر بزرگ ایرانی داریم. چقدر بانکدار کوچک و بزرگ ایرانی داریم

هر زارع مبتکر، هر صنعتگر ماهر، هر ضافکار ساده هنرمند ماشین برای خودش مغزی است که اگر هم تا بحال نرفته اگر بکارش نگیرید و اگر احترام اجتماعی اش را تأمین نکنید در اولین فرصت طعمه همین به اصطلاح «قاچاقچیان آدم» خواهند شد مسأله را سعی کنید از نقطه شروع حل کند نه در انتهای کار. با آرزوی روزی که بتوانیم با جایگزین کردن خرد حاصل از تجربه به جای احساسات از ناکامی هایمان بکاهیم و در راه خواستهای منطقی و میسرمان رهروی کامروا باشیم، با آرزوی آن روز.

#### پی‌نویس‌ها:

- ۱ - طالباف از روشنفکران دوره انقلاب مشروطه که در شکل‌گیری فرهنگی و ادبی این جنبش نقش مؤثری را ایفا کرد.
- ۲ - مسأله «فرار مغزها» برای اولین بار به همراه محاسبات زبان‌های مادی آن توسط آقای دکتر احسان نراقی جامعه‌شناس پیش‌کسوت و پرآوازه سال‌های ۴۶ - ۴۵ مطرح شد.
- ۳ - روزنامه همبستگی شماره ۱۳۰ به نقل از عضو کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی
- ۴ - روزنامه ایران شماره ۲۲۰۹
- ۵ - به نقل این خبر از روزنامه بیان شماره ۲۵ توجه فرمایند: در حالی که پژوهش‌های روانشناسان و صاحب‌نظران اجتماعی بر آمار خودکشی دانشجویان کشور معطوف شده است دیروز در مجلس ترحیم دیگری که برای یک دانشجوی پزشکی و صاحب مدال نقره المپیاد شیمی در دانشگاه علوم...

### نشر چشمه منتشر کرده است:

- ۱ - انسان و حیوان / صادق هدایت / گردآوری جهانگیر هدایت
  - ۲ - روزها و نامه‌ها / فرشته ساری
  - ۳ - نام‌های از دست رفته / ریچارد ای. کیم / شهلا طهماسبی
  - ۴ - بوی دود / پوپک راد
  - ۵ - فقتوت و اصناف / تصحیح و توضیح مهران افشاری، مهدی مدایینی
- تهران - خیابان کریمخان زند - نبش میرزای شیرازی - شماره ۱۶۷ تلفن: ۸۹۰۷۷۶۶